

بسم الله الرحمن الرحيم

اصول و روش‌ها

اصل عامه «رعایت ظرفیت فرد» در تربیت

یکی از مباحثی که در تعلیم و تربیت به‌طور عام و به‌طور خاص در باب تربیت کودک و نوجوان و تربیت خانوادگی مطرح می‌شود رعایت توان و ظرفیت است این امر کلی که در مقام تربیت باید توان و ظرفیت را رعایت کرد می‌شود. این امر و اصل کلی را به سه اصل ریزتری تقسیم کرد، یکی اصل تکلیف به قدر طاقت و وسع است، یکی اصل تدریج در تربیت است و سوم رعایت مراحل و چهارم هم رعایت تفاوت‌های فردی است و شرایط فردی شخص و احیاناً شرایط محیطی و... است. البته این‌ها باهم یک تفاوت‌هایی هم دارند که عرض می‌کنیم؛ بنابراین یک امر مشترکی بین این چهار پنج امر وجود دارد که آن امر مشترک رعایت توان و ظرفیت فرد و کودک و نوجوان است که می‌شود این را ریز کرد به رعایت مراحل، تفاوت‌های فردی، تفاوت‌های محیطی و اجتماعی و رعایت تدریج که این‌ها غالب‌های مختلف و چهره‌های مختلف از همین اصل کلان و کلی است که به آن اشاره کردم، این بحث یک مقداری اعم از آن چیزی است که در بحث خانواده گفته می‌شود ولی به‌رحال یک بروز و ظهور قوی و جدی هم در بحث تربیت کودک و نوجوان و به‌طور خاص خانواده دارد ولی بحث یک مقدار اعم است که ما در اینجا طرحش می‌کنیم و در تنظیم‌ها ممکن است در مقام تدوین بحث یک تفاوت‌هایی در تنظیم آن‌ها شود ولی اصل بحث به همین شکلی که عرض کردم وجود دارد.

در ابتدا ببینیم که این تکلیف به قدر طاقت و وسع در مقام تربیت که اساس همه بحث‌های دیگر است، چه شواهد و مستنداتی و ادله‌ای دارد و در واقع با یک نگاه فقهی می‌خواهیم بحث کنیم یعنی سؤال این است که این که می‌خواهد در مقام تربیت کسی را به سمت یک فضیلت‌هایی وادارد و سوق دهد یا دوری از رذیلت‌هایی یا یک شناخت‌ها و معرفت‌هایی سوق یا یک نوع اعمال و رفتاری دهد، این که می‌خواهد به یک تغییری در حوزه ذهن و شناخت فرد اقدام کند یا می‌خواهد تغییری در حوزه روحيات و شخصیت او ایجاد کند، به لحاظ مسائل گرایشی و فضیلت و رذیلت و اخلاقیات و امثال این‌ها، یا می‌خواهد تغییری در حوزه رفتار او ایجاد کند، سه‌شاخه اصلی ایجاد تغییر همین‌ها است، یعنی یا تغییر در حوزه شناخت و معرفت او انجام می‌گیرد یا تغییری در روحيات و خلقیات و عواطف و احساسات و هیجان‌ات و فضائل و رذایل و آنچه به حوزه خلقیات و روحيات غیر از معرفت و شناخت برمی‌گردد، سوم هم تغییری

است که در حوزه رفتار و کردار شخص می‌خواهد ایجاد شود، این سه جلوه بارز و اصلی تربیت است که مطرح است. سخن این است که این تغییری که می‌خواهد ایجاد شود، برای هر فردی و به‌طور خاص برای کودک و نوجوان و به‌طور اخص آنچه باید اولیا در اینجا انجام دهند، این اقدامات تربیتی چه از قبیل سوق دادن به یک امر ایجابی باشد یا از قبیل بازدارندگی باشد که فرقی نمی‌کند، در هر یک از این سه حوزه کلی که گفتیم، یک اصلی بر این اقدامات حاکم است و آن اصل این است که مطابق و متناسب با توان و ظرفیت پذیرش متربی باشد، این یک اصل و قاعده عمومی حاکم بر رفتارها و اقدامات تربیتی است که پذیرفته شده است و در دوره‌های جدید هم روی این تأکید می‌شود و به شکلی در اصول ما هم هست که عرض می‌کنیم. همان‌طور که در جاهای دیگری عرض کردیم این یک اصل است و اصل در واقع کیفیت رفتارهای روشی و تربیتی است، بیشتر اصول ناظر به کیفیات و چگونگی اعمال رفتارهای تربیتی و روش‌های تربیتی است.

تفاوت «اصل» و «روش»

در تفاوت اصل و روش در مباحث تربیتی دو سه نظریه وجود دارد یا می‌شود استظهار کرد که به نظر آنچه ما عرض کرده‌ایم دقیق است و یک تفاوت اصولی و مبنایی را بین اصل و روش ایجاد می‌کند، معمولاً گفته می‌شد که اصل یک دستور عام در مقام تربیت است، تنبیه یک روش است و یک قاعده عامی است که انواع و اقسامی دارد ولی در عین حال روش است، گفتیم که این ملاک نیست، ملاک تفاوت روش و اصل این است که روش بیشتر یک معقول اول است و اصل معقول ثانی است، به این معنا که روش فعالیت است، اقدام و عملی است که ما به ازای خارجی دارد اما اصل کیفیت و شیوه‌ی عمل است البته اصل دو سه قسم دارد که قسم اصلی‌اش این است. پس رعایت تدریج یا رعایت تفاوت فردی یا رعایت توان و ظرفیت متربی، این رعایت توان و ظرفیت متربی عمل خاصی نیست، بلکه این کیفیت همه‌ی این اعمال تربیتی است که وجود دارد که مشخص می‌کند شما این عمل تربیتی را انجام بده یا نه و اگر آری این‌طور باشد یا آن‌طور باشد، این جور و طور و کیفیت روش و اعمال را مشخص می‌کند، این معنای اصل است و بنابراین معیار در تعیین اصل رعایت توان و ظرفیت به عنوان یک تیپ کلی که خودش شامل چند ریز قاعده دیگری است، این با قاعده عام کلی یک اصل حاکم بر همه‌ی روش‌ها و رفتارهای تربیتی می‌شود.

جمع بندی

پس تا اینجا چند نکته را بیان کردیم، یکی این که رعایت توان و ظرفیت یک اصل است با این ملاک و معیاری که عرض کردیم. دوم این که این رعایت توان و ظرفیت یک اصل عامی است و در ذیل آن چند اصل قرار می‌گیرد یعنی چند اصل دیگر را پوشش می‌دهد و آن اصول عبارت‌اند از رعایت تدریج، رعایت مراحل، رعایت تفاوت‌های فردی، رعایت تفاوت‌های محیطی و اجتماعی، این اصل‌ها فروع و شعب اصل کلی هستند که البته در فروع و شعب هم نکاتی وجود دارد ولی در اینجا صنف یا جنسی است که چند اصل دیگر ذیل آن می‌گنجد، همه‌ی این‌ها به یک خانواده‌ای از اصول مرتبط می‌شود که زیر یک قاعده کلی جنسی اصلی قرار گرفته است که رعایت توان و ظرفیت است و البته این اصل عام خود یک بحث‌هایی دارد و آن اصول خاص هم بحث‌های دیگری دارد.

اصل یک «قاعده هنجاری»

نکته‌ی دیگری که باید در اینجا گفت این است که اصل یک دستور است، یک قاعده هنجاری و دستوری و تکلیفی است و البته بر یک قاعده مبنایی توصیفی مبتنی است، وقتی می‌گویند رعایت مراحل کن یعنی علم یا تجربه یا فلسفه می‌گویند که در رشد و کمال شخص مراحل وجود دارد، یا وقتی می‌گویند توان او را رعایت کن معلوم می‌شود که در اینجا توان و عدم توانی وجود دارد و لذا وجود المراحل مبنا می‌شود و رعایت المراحل اصل می‌شود که این حاکم می‌شود بر آن روش‌هایی که باید اخذ شود یا طرد شود یا در اعمالش دقتی شود.

تأثیر اصل بر روش

نکته‌ی دیگر هم این است که تأثیر اصل بر روش‌ها دو سه نوع است یکی این است که می‌گویند فعل را انجام بده ولی آرام یعنی نوعش را مشخص می‌کند، گاهی هم تأثیرش این است که می‌گویند چون رعایت توان می‌گویی و الان این توان نیست می‌گویند اصلاً این روش را به کار نبر، گاهی به حذف یک روش توصیه می‌کند یا به کیفیت اعمال آن روش و عمل و اقدام تربیتی توصیه می‌کند و البته اصل هم مبتنی است و همیشه اصل یک قاعده هنجاری توصیفی ناظر به کیفیت عمل است و تعریف اصل این می‌شود: قاعده عام هنجاری دستوری ناظر به کیفیت روش‌ها و مبتنی بر مبانی و قواعد هستی‌شناسی است؛ و الزاماً مبتنی بر اهداف نیست چون ممکن است بگویند چه هدفی این باشد و چه آن باشد رعایت تدریج و مراحل را بکن ولی به نحوی ناظر و معطوف به هدف هم هست.

رعایت ظرفیت مکلف در احکام الهی

ما برای این که این قاعده اصلی و کلان را از یک منظر فقهی و تحلیلی بررسی کنیم بعد از این مقدمات باید ببینیم این چه مبنا و بنیادی دارد. مقدمتاً من بحث فقهی را در جایی عرض کنم و بعد با وام‌گیری از آن بحث ورودی در بحث خودمان خواهیم داشت. ما یک بحثی در تکلیف الهی داریم، این که خدا ما را مکلف کرد، بحث ما فعلاً این است که مربی و خانواده یک تکلیفی نسبت به فرزند یا متری دارند که باید چطور عمل کنند که این را الان کنار می‌گذاریم و در بحث دیگری وارد می‌شویم و آن این است که خداوند که مربی همه‌ی بشر است و شریعت که نظام‌نامه‌ی تربیتی بشر است خود آن مبتنی بر رعایت توان و ظرفیت است، تکالیف الهی و قوانین و مقررات شریعت بر اساس رعایت توان و ظرفیت مکلفان تنظیم شده است، این یک قاعده‌ای است که در جای خودش بحث شده است.

شرط قدرت در تکلیف نمودن

در این قاعده ما دو مطلب داریم که می‌گویند از شرایط تکلیف، قدرت است منتها در اینجا ما دو قاعده داریم برای این که دو نوع قدرت داریم، یکی قدرت عقلی است و یکی قدرت عرفی و متعارف است، این دو از هم جدا است و ادله‌اش هم متفاوت است، تکلیف به هر دوی این‌ها مشروط است اما با یک تفاوت‌هایی، تکالیف شرعی و فقهی و احکام مقید است به دو نوع قدرت، یکی قدرت عقلی و یکی قدرت عرفی.

قبح تکلیف به امر محال

این که قاعده اول این است که تکالیف مقید به قدرت عقلی است، تکلیف بما لا یطاق عقلاً محال و قبیح است، این یک قاعده است و در اینجا ما حکم عقل داریم و از مستقلات عقلیه است، عقل می‌گوید تکلیف به چیزی که عقلاً مقدور نیست جایز نیست، تکلیف کن به جمع بین التقیضین یا رفع نقیضین و چیزهایی از این قبیل، این محال است و عقل می‌گوید قبیح است، یعنی دو کار را امر کند که نقیضین هستند که این تکلیف مشروط به قدرت است و قدرت به معنای این که آن امر عقلاً محال نباشد و تکلیف به محال قبیح است و هیچ دلیل لفظی هم نمی‌خواهد.

قبح تکلیف به امر غیرمقدور عرفی

اما یک نوع قدرت دیگری داریم که قدرت عرفی است اما غیرمقدور عقلی نیست و غیرمقدور عرفی است ولی واقعاً غیرمقدور است مثل این که بگوید بیر بالا که این عقلاً محال نیست ولی بالاخره با این شرایطی که فرد دارد بگوید صد

متر پیر بالا این عرفاً مقدور نیست و اگر مجموعه‌ی این شرایط را در نظر بگیریم عقل هم می‌گوید مقدور نیست منتها غیرمقدور ذاتی عقلی نیست بلکه غیرمقدوری است که با مجموعه‌ی شرایط عقل می‌گوید شدنی نیست، این هم یک نوع است که این هم ملحق به قبل است و عقل می‌گوید تکلیف به آن قبیح است، درست است که ذاتاً غیرمقدور نیست ولی با مجموعه‌ی شرایط شدنی نیست، این هم نوع دوم است که مثل نوع اول است و فرقی نمی‌کند، این دو نوع قدرت شرط عقلی است و عدم تکلیف به غیرمقدور چه آن قسم و چه این قسم واضح است و تکلیف به این دو نوع عقلاً قبیح است و لذا اگر دلیل شرعی هم نداشته باشیم تکلیف می‌گوید نمی‌شود.

قبح تکلیف به امر شاق

نوع سوم این است که غیرمقدور یا غیر ما لا یطاق عقلی به معنای اولی یا دومی نیست یا به معنای نشدنی نیست، بلکه یک امر شدنی است اما همراه با مشقت است و این غیرمقدور علی‌الاطلاق نیست و امر شاق است، تکلیف به این امر شاق این‌طور نیست که عقلاً قبیح باشد و ممکن است شارع به امور شاقی تکلیف کند مثلاً جهاد امر شاقی است و شارع به آن تکلیف کرده است و تکلیف به آن مانعی ندارد و عقلاً قبیح نیست، البته اگر تکلیف نکند یک منت است، این هم یک نوع است که این امر شاقی می‌شود که عرفاً امر شاق است، تکلیف به امر شاق که در آن عصر و حرج است و به زحمت افتادن است، این قبیح نیست اما در اینجا امتناناً قاعده داریم، ما جعل الله فی الدین من حرج و این که رفع امور شاق شده است، دلیل نقلی داریم که امری که حرجی باشد شارع تکالیف حرجی را برداشته است، این هم قاعده حرج است که از قواعد عمومی فقه است و شاید یکی از عام‌ترین قاعده فقهی همین قاعده رفع حرج باشد، پس در اینجا برخلاف دو شکل قبلی عقل تنقیح نمی‌کند ولی شرع خودش آن را برداشته است، کلی هم نیست و در یک جاهایی خود شارع قرار داده است مثل جهاد یا حج، ولی امر عمومی‌اش این است که تکالیف حالت حرجی ندارد، در شریعت حرج نیست، این هم نوع سوم است که در اینجا عقل نیست و دلیل نقلی آن را رفع می‌کند.

قبح تکلیف به امر مضر

نوع چهارم هم همان بحث ضرر است یعنی تکلیفی که حالت ضرری پیدا کند، این هم چیزی نیست که عقل آن را قبیح بداند و حداقل در خیلی از مراتب ضرر عقل آن را قبیح نمی‌داند ولی بنا بر آن که قاعده لا ضرر را به عنوان یک قاعده عمومی از قواعد فقه پذیریم گفته شده است تکالیفی که به ضرر منتهی شود که این هم برداشته شده است.

این چهار مطلب است که من وارد بحث فقهی‌اش نشدم و فقط عرض کردم تا به بحث خودمان ربط دهیم، بنابراین چهار مسئله ما در فقه داریم که با همین بحث فوق حد توان و ظرفیت و... نوعی ربط دارد، یکی قبح تکلیف به امر محال، دوم قبح تکلیف به امر غیرمقدور عرفی که با مجموعه‌ی شرایط عرف می‌گوید نمی‌شود انجام شود و امکان وقوعش نیست منتها اولی امکان ذاتی ندارد و دومی امکان وقوعی ندارد و در هر حال امر محالی است یا محال ذاتی یا محال وقوعی که در اینجا عقل به عنوان مستقل عقلی می‌گوید تکلیف نیست. سوم و چهارم آن است که محال ذاتی یا محال وقوعی نیست ولی یک نوع شاق است و عصر و حرج در آن است ولو ضرر نیست و یک نوع هم آن است که ضرر در آن است، بین عصر و حرج و ضرر هم عموم و خصوص من وجه است، ممکن است یک کاری باشد که واقعاً هم سخت است و هم ضرر دارد و ممکن است کاری واقعاً سخت است ولی در آن ضرر نیست، بعضی از ریاضت‌ها و تمرین‌های ورزشی ضرری ندارد و حتی نفع هم دارد مثل روزه گرفتن که شاق است ولی ضرر در آن نیست، گاهی هم هست که در چیزی ضرر است ولی شاق نیست مثل خوردن خمر و لذا آن رفع حرج و رفع ضرر بینشان عموم و خصوص من وجه است، عقل تکلیف به شاق یا تکلیف به مضر را منع نکرده است ولی شارع امتناناً دلیل ضرر و دلیل حرج را قرار داده است و تکلیف را در آن جا رفع کرده است. ضرر به بحث ما ارتباطی ندارد ولی شاق ربط دارد. این چهار مسئله است که در تکالیف وجود دارد. این شرط قدرت اگر گفته می‌شود گاهی به معنای اول و دوم است و گاهی هم به معنای سوم گرفته می‌شود و چهارم ضرر است که از بحث ما جدا می‌شود. این معنای غیرمقدور ذاتی و غیرمقدور وقوعی و امر غیرمقدور به معنایی که شاق است، سخت است. این سه تای اول را می‌شود به نحوی در ذیل قاعده رعایت توان و ظرفیت گنجانند منتها دو تا را عقل می‌فهمد و یکی را هم شرع در محدوده‌ی تصرفات خودش قرار داده است و به عنوان یک قاعده حاکم بر همه‌ی تکالیف قرار داده است، بنابراین ما می‌توانیم بگوییم که احکام شریعت مقید به قدرت عقلی به معنای اول است، به قدرت عقلی به معنای دوم است و به قدرت عرفی به معنای سوم است.

شرطیت قدرت مکلف در تربیت

فرض این است که خداوند، پدر و مادر و مربی و گاهی ممکن است عموم جامعه یا حاکم یا هرکسی را در مقام هدایت و تربیت و اصلاح و رشد و کمال دیگران به یک دستوراتی موظف کرده است، مثلاً می‌گوید نماز یادش بده، قوا أنفسکم و أهلیکم ناراً و تکالیفی که خواندیم، به تکالیف تربیتی افراد را موظف کرده است، به‌طور خاص در خانواده و به‌طور عام هم در فضاهای دیگری از امر به معروف و نهی از منکر تا ارشاد و وعظ و نصیحت، آیا مقید به این سه نوع

قدرت است؟ به نظر می‌آید که وقتی مربی می‌خواهد کسی را تربیت کند و تلقین کند و او را به سمت یک فضیلتی هدایت کند، کاری که او می‌خواهد انجام دهد اگر شارع به او گفته است که واجب است این کار را بکنی یا گفته مستحب است، آن جایی که او را به یک تکالیف الزامی تکلیف کرده است، مقید است به این که آن امر برای او مقدور ذاتی باشد، مقید به مقدور وقوعی است که این را هم عقل می‌گوید و می‌گوید آن کاری که می‌خواهی او را واداری باید ذاتاً و وقوعاً برای او میسر باشد، این دوتای اول و دوم در اینجا روشن است اما سوم می‌گوید که این کار تربیتی که می‌خواهی انجام دهی در اینجا رعایت این را بکن که برای او مشقتی در این نباشد و عصر و حرجی برای او نباشد ولو این که ما در اینجا حکم عقلی نداریم، چنین چیزی را او می‌تواند بفهمد ولی واقعاً خیلی سخت است، می‌تواند قرآن را بخواند ولی در این سن خیلی سخت است نه این که ذاتاً یا وقوعاً نشود ولی برای کودک مشقت دارد، این مشروط به قدرت نوع اول است و مشروط به قدرت نوع دوم است و مشروط به قدرت نوع سوم هم هست، قاعده لا حرج در اینجا نمی‌تواند کاری را انجام دهد برای این که قاعده لا حرج می‌گوید که برای مربی حرجی نیست و او می‌تواند شروع کند و این کار را انجام دهد، گاهی هست که وقتی مربی می‌خواهد این اقدام تربیتی را بکند برای او حرج است، اگر این‌طور باشد دلیل لا حرج می‌گوید در حدی که می‌توانی انجام بده، گاهی هم هست که چون برای او سخت است موجب می‌شود که برای مربی هم سخت باشد، در اینجا خود قاعده لا حرج می‌گوید که تکلیف تو را برداشتم. گاهی هم هست که برای مربی سخت نیست و می‌تواند این کار را انجام دهد ولی برای او سخت است، این چگونه است؟

پس در جایی که شخص متربی قدرت به نوع سوم ندارد یعنی عمل به این دستور و رفتار و کردار یا تخلف به این اخلاق برای او امر شاقی است، گاهی است که این مشقت او موجب مشقت مربی می‌شود که در اینجا دلیل لا حرج از مربی تکلیف الزام را برمی‌دارد. نوع دوم در این قسم سوم این است که برای مربی سختی نیست ولی برای او واقعاً سخت است و مشقت در آن است، اینجا هم ممکن است بگوییم که یک نوع تنقیح مناطی با قطع نظر از ادله خاص در اینجا وجود دارد و آن تنقیح مناط این است که وقتی که شارع تکالیف الزامی خودش را برای مکلف برمی‌دارد، به طریق اولی این تکالیف الزامی برای غیر مکلف در این شرایط که برایش عصر و حرج دارد برمی‌دارد، یا به تنقیح مناط و یا به طریق اولی، این در حالتی است که طرفی که متربی است قبل از بلوغ است، بعد از بلوغ هم چون تکلیف برای او شاق است از او برداشته شده است، این دو تنقیح مناط در این دو صورت بعید نیست که در واقع بگوییم آن تکالیف تربیتی الزامی که باید پدر و مادر یا غیر پدر و مادر که باید برای کودکان انجام دهند این سه حالت دارد، یکی حالت قبل از تکلیف که برای خود این شخص مکلف هم مشقت دارد که این برداشته می‌شود. حالت دوم این است که قبل از تکلیف است ولی برای مربی مشقت نیست ولی برای کودک مشقت است که این هم برداشته می‌شود، نه با قاعده لا حرج

بلکه با ملاک او یا اولویت او. حالت سوم هم این است که برای کودک بعد از بلوغ است که آن هم برداشته می شود به خاطر مشقتی که در آن است.

(اگر تأثیر نداشته باشد این طور است ولی فرض ما این است که ممکن است تأثیر هم داشته باشد، ما حیث عدم تأثیر را جدا بحث می کنیم. این اقدام می کند و کودک هم با مشقت انجام می دهد ولی باز می خواهیم بگوییم که تکلیف نیست.) (برای این که کودک مکلف نیست که بگوییم از او برداشته می شود، خود مربی هم برایش حرجی نیست که بگوییم انجام نده، ولی ما می گوییم ملاک و مناطش را در اینجا جاری می کنیم، اگر این ملاک و مناط گیری درست باشد که شاید درست باشد جاری می شود.)

و صل الله علی محمد و آل محمد